

فراز و نشیب های زندگی
شهاب خسروانی

(۶)

دعوت قوام السلطنه

پس از ورود به تهران و دیدار خانواده و دوستان با دوستی روزی بر سر
ناهار بودیم آمدند گفتند از طرف آقای قوام می خواهند با شما تلفنی صحبت
کنند! اکبر خان پیشکار قوام بود گفت: فرموده اند پس فردا ساعت چهار بعد
از ظهر بیایید مرا ملاقات نمایید!

در روز و ساعت مقرر به دیدارش رفتم! آشنایی من با قوام پیش از
سفر به اروپا بود روزی در سفارت امریکا برای صرف ناهار دعوت داشتیم در
آنجا یکدیگر را دیدیم و اظهار علاقه به ملاقات نمود ولی مسافرت پیش آمد
و او را دیگر ندیدم و آن روز دومین دیدار ما باهم بود!

ملاقات در قیصریه صورت گرفت جو ادعای امری در اطاق انتظار نشسته بود از آنجا

که نشسته بودیم بخوبی می دیدم که قوام در صدر ایوان نشسته و کلیه وزیران کابینه و همچنین سبهد رزم آرا همه در برابر او ایستاده بودند! از رفتارش با وزیران ناراحت شدم و به عامری گفتم اگر بخواهد مرا به بیند نباید انتظار این گونه کرنش هارا از من داشته باشد عامری گفت نوعی سلام به تو می آموزم که او مجبور به جواب دادن می شود وقتی جواب داد بیخ می شکند و مجلس دوستانه تر می شود. وقتی که وارد شدی سلام بالا بلند غلیظ آخوندی بکن ناچار جواب خواهد داد.

قوام مرا خواست و من هم همان سلام آخوندی را ادا کردم جواب سلام مؤدبانه ای داد و با دست اشارت کرد که وزیران بروند آنان که بیرون رفتند تعارف کرد و نشستم. پس از احوالپرسی و تعارفات از کارهایی که در اروپا انجام داده بودم تمجید نمود!

وسپس گفت اطلاع دارید که رفقای شما از جمله سیدضیاءالدین طباطبائی و آقا سید ابوالقاسم کاشانی را توقیف کرده ام! گفتم من به سیاست شما وارد نیستم چه بسا ممکنست سیاست ایجاب نماید که سیاستمدار کارهایی را برخلاف میل خود انجام دهد ولی بشرطی که جنبه انتقامی نداشته باشد اختلاف سیاسی جنبه انتقامجویی ندارد و در غیر اینصورت نتیجه خوبی به دست نمی آید! صحبت های مختلف و از این دروآن در به میان آمد در آخر خداحافظی کردم و از نزد وی بیرون آمدم پس از سه روز که از دیدار ما گذشت رئیس دولت تلفن کرد که: من بسیار خسته شده ام و میل دارم که چندی در خانه شما استراحت کنم گفتم: خانه از آن شماست گفت شما خودتان چه می کنید؟ گفتم: به خانه یکی از برادرانم می روم او پذیرفت و به خانه من آمد. همین امر سبب شد که ما باهم بسیار آشنا و نزدیک شدیم پس از آنکه قوام به تنهایی به خانه ام آمد مدتی دور از اغیار دوبه دوبا هم نشستیم و به صحبت پرداختیم.

مظفر فیروز

خبر آوردند که مظفر فیروز و گروهی به دیدن آمده اند قوام از من

جو باشد میل دارید مظفر بیاید؟ گفتم من نمی‌خواهم او را به بینم اجازه بفرمائید من بروم! گفت بسیار خوب پس او در اطاق انتظار بماند چون ما هنوز با هم صحبت داریم! مظفر فیروز مدتی به انتظار ماند تا از نزد قوام بیرون آمدم قوام در ضمن صحبت گفت: من می‌خواهم اکثریت اعضای کابینه خود را از توده‌ای‌ها تشکیل دهم! و شما هم از عدالت اجتماعی و تقسیم ثروت سخن راند. در پاسخ گفتم: هر گاه مرا جزء سرمایه‌دارها بقلم نیاورید (چرا که غیر از این خانه چیز دیگری ندارم) می‌توانم بگویم بسیار فکر خوبی کرده‌اید زیرا در ایران اغلب ایشان مردمی فهمیده و وارد هستند و به آن صورتی که همه اظهار می‌دارند نیستند ولی بفرمائید کدام وزارت خانه را می‌خواهید به آنان بدهید؟ قوام چند وزارت خانه را نام برد از جمله وزارت پست و تلگراف!

گفتم: عجیباً اگر وزارت پست و تلگراف را هم که تنها وسیله دریافت اطلاعات برای دولت است به دست آنان بدهید از همه جای کشور صدای توده‌ای خواهید شنید.

جامه وزارت پست و تلگراف برای قامت دکتر اقبال

گفت: درست فکر می‌کنید ولی به نظر شما چه شخصی لایق این پست است؟ گفتم: دکتر منوچهر اقبال که همواره نقش خود را به خوبی انجام می‌دهد! گفت: من با پدر دکتر اقبال در خراسان دوست بودم و دوست خوبی هم بود ولی از خود دکتر نگرانم و می‌ترسم مبادا بین اعلیحضرت همایونی و ما اختلافی بوجود بیورد! در جواب گفتم: دکتر اقبال آنچه را به عرض می‌رساند حقایق است و غیر از حقایق عرضی نمی‌کند و خود همین امر از بروز اختلاف جلوگیری می‌نماید! قوام قول مرا پذیرفت و مرا هم به کابینه خود دعوت کرد ولی بوی گفتم: من می‌خواهم نماینده مجلس بشوم زیرا از آن راه بهتری توانم به زادگاه و بوم و بر خود خدمت کنم!

دولت قوام تشکیل شد و جریان زمامداری او راهمگان خواننده یاشنیده اند
و تاریخ در این باره بهتر داوری خواهد کرد!

**قوام به مقام سلطنت
احترام می گذاشت!**

آنچه بر من ثابت و مسلم میباشد احترامی است که قوام نسبت به سلطنت
وشاهنشاه مرعی می داشت . هیچیک از رجال ما نمیتوانستند آنطور که فراخور
و شایسته بود وظیفه خود را از هر جهت انجام دهند!

دریفا! کشور ما در آن زمان ثبات سیاسی نداشت وزحمتها و خدمتهای
افراد باسعایت و تحریکات مفرضین از میان می رفت در اقتصاد کلمه و مثلثت
که می گویند «سرمایه از جنجال فرار می کند» حال این سرمایه می خواهد
مادی و یا معنوی باشد!

قوام علاقه مند شد که من سرانجام به نمایندگی مجلس برسم حتی درست
به یاد دارم که روزی مظفر فیروز که حزب دموکرات را اداره می کرد به نزد
قوام آمد و گفت : خسروانی میخواهد نماینده مجلس بشود بی آنکه عضویت
حزب را پذیرفته باشد!

به مظفر گفتم : هر گاه بیاد داشته باشید بهمراه هم با سید محمد تدین
حزبی را تشکیل دادیم و با ورود سیدضیاءالدین به ایران نخستین کسی که
تغییر جهت داد شما بودید و با تغییر جهتی که دادید موجبات تضعیف حزب ما را
فراهم آوردید و مرا هم فراموش کردید من یادوست فراموشکار هیچگاه همکاری
نمی کنم! «نه شیرشتر و نه دیدار عرب». قوام سخنانم را تأیید کرد و گفت :
این حزب حزب زیست که برای هدف خاصی به وجود آمده و آن روزی که منظور
ما عملی شود حزب هم از بین خواهد رفت . خسروانی را به حال خود بگذارید
و چون در حوزة انتخابی خود مورد اعتماد و وثوق مردم هستند رأی دارند و
انتخاب خواهند شد!

سرانجام تکلیف من از این نظر که وکیل محلات بشوم روشن شد و

مخالفان و سران محلی که مخالف بودند مانند شیخ اسداله محلاتی و دیگران به همراه هم به دیدار رئیس دولت آمدند و مرا به نام نماینده حوزه انتخابیه محلات و خمین نامزد کردند در ظاهر مرا کاندیدای وکالت معرفی می کردند ولی در باطن و در پشت سر و پرده از معارضه دست بر نمی داشتند. هر چند با آمدن سران محلات و خمین به نزد قوام سروصدا می بایستی می خوابید ولی عباس حشمتی و دیگران همچنان تحریک می کردند و مخالفت می ورزیدند اما آنچه می کردند در برابر قدرت دولت به پیشیزی نمی ارزید!

برای تظاهرات انتخاباتی نعش مرده را کرایه کرده بودند.

تا آنجا که روزی در خدمت والا حضرت اشرف بودم و سمت بازرس مخصوص اعلی حضرت همایونی را در سازمان اجتماعی دارا بودم. در آن روز صحبت از فراهم آوردن درآمدی برای خدماتهای اجتماعی بود!

در خلال جلسه شخصی از در درآمد و در گوش والا حضرت سخنی گفت والا حضرت اشرف بانگرانی فرمودند: خسروانی مالاً! تعجب کردم و نگران شدم! پس از پایان جلسه صحبت درباره من شد و فرمودند در محلات چند تن کشته شده اند که سه تن از آن نعش‌ها را اینجا آورده اند! آیا چنین واقعه‌ای روی داده است؟!

گفتم در اصول انتخابات مبارزه و زد و خورد از اصول دموکراسی و حیات سیاسی است! اما درباره نعشها باید بگویم دو نعش را از شاهزاده عبدالعظیم کرایه کرده اینجا آورده اند و یکی دیگر از آنها بیچاره روستایی تیره بختی از رعایای عباس حشمتی است که بی نوا در حال جان کندن بوده آنان از موقعیت مبارزه انتخاباتی ارباب بی مروت استفاده کرده و آن را به حساب مبارزه انتخاباتی گذاشته اند. مجلس با این سخنان به خنده بر گزار شد. گفتم بهترین دلیل راستی گفتارم اینست که دو نفر از آقایان حاضران در جلسه بروند و از نزدیک

تحقیق کنند تا بدانند که به نام انتخابات چه جنایات ها که مرتکب نمیشوند آنگاه درستی گفتارم بر همگان روشن خواهد شد !
با آمدن مخالفانم به نزد قوام خوش بختانه اختلافات صورت جدی در حوزه انتخابیه نداشت و بیشتر مردم با علاقه و ذوق و شوق مرا انتخاب نمودند .

شش هزار نفر از روستائیان سوارهم در آن دیار برضد مخالفان سلطنت و حزب توده تظاهراتی کردند که این هم اثر نموداری بود که حزب دموکرات را که در تحت تأثیر مظفر فیروز بود نرم کرد و در نتیجه از هر اقدامی بر زبان من خودداری ورزید !

و آنچه مسلم شد اینست که من در زمان دولت قوام در دوره پانزدهم تقنینیه و کیل مجلس شدم .

البته با ورود بمجلس افق سیاست برضد من بود یعنی سیاست مخالفان بدرجه ای شد که از قفا مرا با چاقو ترور کردند و آن ماجرای مسخره و کودگانه چنین بود !!

روزی که فراکسیون دموکرات تشکیل شد و خواستند هیئت رئیسه انتخاب نمایند در نظر بود که من جزء هیئت رئیسه و نایب رئیس مجلس بشوم . ولی مخالفان قوام که انتخاب شده خود ایشان هم بودند به بهانه اینکه فلانی عضو حزب دموکرات نیست و باید يك نفر حزبی بایسن سمت انتخاب شود با شخص من نظر مخالفت داشتند ولی آن جلسه پیش از این که تصمیمی گرفته شود بهم خورد و منم در اثنای جلسه بحث کلی را پیش کشیدم که کشور چگونه باید اداره شود و پس از اعلیحضرت فقید که بی امنی همه جا را فرا گرفته است و این که چه اثراتی در سراسر شئون کشور دارد صحبت میکردم .

بعد بهمراه عباس قلی عرب شیپانی از مجلس بیرون آمدم ناگهان يك نفر از پشت چند ضربه چاقوی قوی بمن زد و افتادم بلند که شدم در نوبت دوم هم چند تا چاقو به سوی قلبم زد ، چاقوی بدی را به قسمت شاهرگم حمله

ببرد و در آن حال توانستم به بینم چه کسی این جنایت را مرتکب می‌شود!

ولی عرب شیبانی در آن هنگامه به ضارت حمله برد و رانندهٔ منم متوجه شد بیاری ما در آمد! عجب‌ا که ناظران واقعه تنی چند بودند ولی دست از پا خطا نکردند به عرب شیبانی هم چندین ضربه چاقو وارد شد که بکلی پالتوی نفیس او از بین رفت ولی چون حالت دفاعی داشت خدا را شکر که چندان صدمه‌ای به او وارد نیامد.

در وقتی که ضارب با عرب شیبانی گرفتار بود راننده هم با هندل اتومبیل پهای او زد و ضارب از کار افتاد، مرا به بیمارستان مجلس بردند و ضارب را هم با پشتکار راننده من به شهر بانی جلب کردند.

در مریضخانهٔ مجلس چند سوزن کافور به من زدند بعد از نیمساعت دکتر راجی و دیگران آمدند و گفتم من از نظر ضعف قلب چیزی حس نمیکنم ولی دارم به تحلیل میروم.

دکتر راجی مرا به مریضخانه بانکملی انتقال داد و سیل جمعیت هم بسوی بانک روان گشت و تظاهرات بنفع من شدید شد و اغلب برای امضای دفتر از یکدیگر سبقت می‌جستند.

بعد از ورود به مریضخانه دکتر راجی و چند تن دیگر از دکترا ن مریضخانه لباس مرا در آوردند معلوم شد که چاقو به طحال اصابت کرده و خونریزی شدیدی روی داده که اگر به وقت جلو گیری نشده بود همان خونریزی باعث زحمت و شاید تلف من میشد! تو گوئی فرامرز هرگز نبود!

مطلبی که باید در اینجا به آن اشارت نمایم این است در هنگامی که خواستم از مجلس شورا بیرون آیم خانم من تلفون کرد که همیشه قرآن همراه داشتی و گویا امروز فراموش شده ببری اجازه فرما که قرآن مجید را برایت بفرستم!

در پاسخ تلفونی او گفتم:

اینک بسوی خانه می‌آیم! ولی نباید فراموش نمود که در چندین دوره

انتخابات که شرکت داشتم و سراسر آن‌ها با مبارزه و جنجال توأم بود همیشه قرآن مجید سپری آسمانی بود که مرا در همه جا و همه وقت از گزند حوادث محفوظ نگاهداشته بود و همواره هم نگاه می‌دارد!

بخصوص یاد دارم در جریان دوره انتخابات، مبارزه‌ام با مخالفان بدرجای شدید میشد که در محل انتخاباتی بایک‌هنگ نظامی رو برو میشدند. آری قرآن حافظ همه ما است!

دیگر از خاطره‌های فراموش‌نشده‌ی من اینست که هنگامی که در بیمارستان بستری شدم سیل انبوه جمعیت همه بسویم آمد. و تظاهرات عمومی بسود من شد و بیشتر برای امضاء دفتر از یکدیگر سبقت می‌گرفتند و همه گونه اظهار همدردی مینمودند و روستائیان محلات که خبر واقعه را شنیدند خدا خدا گویان سلامتی مرا و تیره‌روزی مخالفان از خدایی خبر را خواستار میشدند.

آنکه دایم هوس سوختن ما می‌کرد

کاش می‌آمد و از دور تماشا می‌کرد

چون همیشه با مردم واقعی سر و کار داشته و دارم و از جان و دل آشنا و دوستان بوده و هستم آنان هم در موقع خود از هیچگونه محبت و خدمت دریغ نداشتند و سپاس خدای را که همیشه از خدمت بمردم شاد و موفق هستم و راستی دوام هر فرد سیاسی و اجتماعی در کشور خودش چنین است که هر گاه مردم با او همراه نباشند نمی‌تواند توفیق خدمت پیدا کند و یا مؤثر در راه هدف ملی و سیاسی شود.

زهی نادانی که کوتاه نظران خود را از مردم دورنگاه میدانند و از اعماق اجتماع گریزانند چون خائن همیشه ترسناک است. مولای متقیان امیر مؤمنان علیه السلام چه نیکو فرمود:

يا اشرار الرجال ولا الرجال - ای شبیه مردان که مرد نیستید!

ایدن در آبادان :

پس از چندروز درمان و استراحت در بیمارستان برای بهبودی بیشتر

با آبدان رفتم ، فرماندار آن جا یکی از دوستانم بود ، و در آن هنگام حزب کارگر انگلستان روی کار بود ، «سیر آنتونی ایدن» لیدر حزب محافظه کار بود برای تبلیغات انتخاباتی انگلستان آن روزه با آبدان آمده بود چون انگلیسی های شرکت نفت افراد مؤثر و بی شماری بودند و نقشی در انتخابات کشور خود داشتند ، فرماندار بخانه ام آمد و گفت : ایدن امروز مهمان من است ، خوب است که شما هم دعوتم را بپذیرید. نخست دعوت را قبول نمودم و اصرار کردم که شما نماینده مجلس هستید این مهمانی من بی مورد نیست و خیلی بجا است که شما هم باشید . فرمانداری رفتم در اطافی که گروهی از صاحب منصبان ارشد انگلیسی شرکت نفت بودند وارد شدم ، در این هنگام مصطفی فاتح عضو ارشد شرکت نفت وارد شد و با صدای بلند گفت : آقای ایدن تشریف آوردند آقایان با استقبال بیایند همه برخاستند و رفتند من در جای خود نشستم سپس فاتح برگشت و گفت : فلانی آقای ایدن می آید شما هم اگر از ایشان استقبال کنید بسیار خوب است!

در پاسخ گفتم !

باید بدانید که وکیل آبدان نیستم و نماینده مردم محلاتم ، سوابق مرا درست می دانید و اطلاع دارید که چگونه با آراء عمومی انتخاب شده ام. مهمان دار ایشان هم نیستم که جلوی ایدن بیایم، نماینده کشورتان هستم ، سخنانی چند در این زمینه گفتم ، پس از چند دقیقه ایدن وارد اتاق ما شد و معرفی شد و مرا هم بوی معرفی کردند ، سیاست مدار نامی انگلیس در تمام مدتی که در فرمانداری بود با من صحبت می کرد.

هنگامی که خواستیم باطاق ناهار خوری برویم بر طبق روش خودمان بایشان تعارف کردم که بفرمائید .

ادب کرد و گفت : نه شما بفرمائید که وکیل مجلس هستید گفتم : خیر شما بفرمائید که هم نماینده مجلس هستید و هم مهمان مائید. یکی از پرسش های او این بود که آیا شما وکیل آبدان هستید؟ گفتم : خوش بختانه نه!

تقی زاده کیست؟

یکی از پرسش‌ها این بود که شما با تقی زاده دوست هستید؟! گفتم آشنا هستم ولی دوست نیستم و هیچگاه با وی هم کاری نداشتم.

در باره اوضاع و احوال کارگران آبادان و زندگانی رقت بارشان و اوضاع نفت باوی به صحبت پرداختم . گفت . برای همین منظور آمده‌ام و نقشه‌ای دارم و خواهشمندم که فردا شب در فلان جا که من صحبت مینمایم و کارت دعوت هم خواهم فرستاد تشریف بیاورید .

کارهایی برای بهبودی زندگی کارگران در نظر دارم و ساختمان هایی که برایشان خواهم ساخت و نقشه و برنامه‌ها را بشما نشان بدهم .
گفتم : خیال نمی‌کنید که این طرح‌ها و نقشه‌ها دیر شده‌است، کشور ما در جنگ صدمه بسیار خورد و ملت سخت عصبانی است، چه بسا ممکن است زحمتی برایتان ایجاد کند!

سیاست‌مدار نامی انگلیس باز اصرار نمود که فردا شب بیایید تا امر را روشن کنم ، چند شبی را که ایدن در آبادان بود و بهر کجا دعوت میشد مرا هم دعوت مینمودند بعضی از دعوت‌ها را پذیرفتم تا از این دیدارها اطلاعات بیشتری از اوضاع نفت و آبادان بدست آورم که برای کشور مفید باشد پس از بازگشت ایدن بانگلستان منم به تهران باز گشتم .

بعد از ورود به تهران به بیمارستان شهربانی شتافتم تا ضارب خود را عیادت نمایم در آنجا بدکتر ولی‌الله معظمی که پزشک شهربانی بود برخورد نمودم پس از احوال‌پرسی و صحبت گفتم : شما ضارب خود را ببینید و آنگاه با شما صحبت دارم ، باطابق ضارب رفتم و از احوالش جويا شدم ! پس از مختصر گفتگو ضارب قضایای محرمانه‌ای را برای من حکایت کرد که بحث آن در اینجا جایز نیست . آنگاه برای تعقیب پرونده بداد گستری رفتم تا به بینم چه اقدام

قانونی کرده اند؟ گذشت خود را نسبت بضارب اعلام کردم و وسایل رهایی و آزادی وی را فراهم ساختم سپس او را در خدمت عیسی بهزادی وارد کردم فرزندان ضارب را هم بکارخانه کبریت سازی که از آن من بود معرفی کردم و در تحت سرپرستی خود وسایل تحصیل و مدرسه کودکان بی نوای او را فراهم نمودم آری عدو شود سبب خیراگر خدا خواهد! بیاری خداوند امروز از نظر طبقه خودشان خوش بخت هستند و گاهگاه که مرا ببینند دست بسوی آسمان دراز می کنند و مرادعا می گویند و دشمنان آب و خاک را نفرین می فرستند. آری هر گاه انسان در امور سیاسی و اجتماعی گذشت بیشتری نماید می تواند وسیله اصلاح و پرورش اخلاقی افراد و یا جامعه‌ای را فراهم سازد و همین امر وسیله شد که بیشتر بفرهنگ و بهداشت حوزه انتخابیه خود توجه نمایم. درینا که در دوره هفدهم مرا جزو مستعفیان مصدق قلم دادند دیگر آن کارهای عمرانی و فرهنگی که در محلات ادامه داشت از رونق افتاد ولی در همان مدت آنکه که دو قسمت از اوقاتم صرف مبارزه انتخاباتی شد باز توانستم دین خود را به زاد گاهم ادا نمایم و از خداوند توفیق مردان خدمت گذار را آرزو دارم زیرا عبادت بجز خدمت خلق نیست.

باسمه های ایرانی

ایرانیان در باسمه های زرین و سیمین بر سطح کتان و بر تافته و اطلس (ساتین) ید طولائی دارند. و بوسیله قالبهایی این کار را انجام میدهند. هر گونه شکل بر ک و کل و تمثالی را بر روی این منسوجات نمایش میدهند و چنان خوب از عهده این فن بر می آیند که مصنوعاتشان بمانند زردوزی و سیم دوزی (برودری) جلوه مینماید. این باسمه‌ها با آب صمغ (محللول صمغ) بعمل می آید.

سیاحتنامه شاردن - جلد ۴